

مرتضی آیه الله زاده شیرازی

دانشیار گروه فرهنگ عربی و علوم قرآنی

تحقیق در انساب عرب

مقاله‌ئی که از نظر خوانندگان محترم میگذرد کوششی است متواضعانه که در آن سعی نموده‌ام تا آنجا که در استطاعت است بررسی کوتاهی درباره تحول انساب عرب بنمایم و معترفم که تحقیق درباره این موضوع هام و پیچیده، در شأن دانشمندان و محققان ارجمند می باشد و من با سرمایه ناچیزی که از علم دارم، توانایی استیفای حق این موضوع بغرنج را نخواهم داشت. اما بقول معروف «مالا یدرک کله لایترک کله» شاید این گامی که برمیدارم باعث گردد که گامهای مفیدتر و استوارتری در دنبال داشته باشد.

تا آنجا که در امکان بود و بماخذ و منابع دسترسى داشتم اطراف و جوانب موضوع را فراهم آوردم. باعث انتخاب این موضوع آنستکه در تبعات ناقص خود به تحقیقی که بزبان فارسی در این زمینه شده باشد دست نیافتم لذا بر آن شدم که تصویری که شاید هم زیاد تاریک نباشد در زمینه موضوع فوق به خوانندگان فارسی زبان تقدیم دارم و امید است استادان دانشمند از هر گونه راهنمایی مؤثر و نافع دریغ نفرمایند.

ناگفته نباید گذارد که یکی از خاورشناسانیکه درباره انساب عرب و پیدایش آن سخن رانده است روبرتسن اسمیت اسکاتلندی (متولد ۱۸۴۶ - ۱۸۹۴ م) Robertson Smith در کتاب «انساب و ازدواج عرب جاهلی» (۱) است که بعضی از مستشرقین به تبع وی، آراء و نظریات وی را دنبال نموده و از آن پیروی کرده‌اند و ما درباره آن بعداً سخن

خواهیم راند. از علمای مشرق زمین که در صدد رد نظریات اسمیت برآمده‌اند جرجی زیدان را میتوان نام برد که در ضمن رساله‌ای بنام «انساب العرب القدماء» این موضوع را بررسی کرده است و پس از وی دانشمند محقق عرب دکتر جواد علی در کتاب «تاریخ العرب قبل الاسلام» و در «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» در فصول متعددی به بررسی موضوع فوق پرداخته است.

اما پیش از آغاز سخن در اصل موضوع، بی‌مناسبت نمیداند که ضمن اشاره کوتاهی، اهمیت انساب نزد ملل قدیمه و خصوصاً توجه ایرانیان و یونانیان را به آن ذکر نماید.

یونانیان قدیم و رومیها برای نسب و انساب اهمیت بسزائی قائل بوده‌اند و اغلب نسب اجدادی خود را به خدایان و یاقهرمانان افسانه‌ای و یا حیوانات مختلف میرساندند.

احیاناً یونانیان در این موضوع راه افراط می‌پیموده‌اند. انساب خدایان خود و کیفیت تسلسل و انشعاب یکی از دیگری را بخاطر می‌سپردند. در واقع در یونان جاهلی خانواده و فامیل بزرگی نبود که رشته نسب خود را به یکی از خدایان مربوط نسازد. در چند قرن قبل از ظهور مسیح گروهی از یونانیان جهت تفاخر به انساب خود شعرهایی می‌سرودند و از عظمت خدایانیکه نسب خود را بدانها منتهی میکردند یاد می‌نمودند^(۲). در قرون وسطای مسیحی توجه به انساب بوسیله قانون کلیسا بر جامعه اروپائی تحمیل گردید. طبق این قانون، ازدواج، اختلاط طبقات اجتماع، انتصابات، اعطاء القاب به نجبا و توارث اشراف زادگی بر مبنای انساب محدود و مشخص میگشت آنچنانکه تدریجاً معرفه الانساب بصورت دانشی مستقل درآمد و از ناحیه دربار افرادی نسابه مأمور و مسؤول ضبط انساب گردیدند، و میتوان

پایه گذاران نخستین این علم را در کشور فرانسه آندره دوشن (متوفی . ۱۶۴ م) (Anselme) و لولا بورور (Le Laboureur) و آنسلم (Anselme) و در انگلستان ، دوگدال (Dogdal) و در آلمان ، ریتراوزن ، (Rittershausen) و امهوف ، (Imhoff) و هوبنر ، (Hübner) و غیره دانست (۳).

در قرون وسطای مسیحی بود که تیراگانها بعنوان اجدادی محبوب و مطلوب مورد توجه قرار گرفتند و گویند که بریتانیاییها خود را از بروتس تیراگانی (قبائل روسی جاهلی) و فرانسویان از فرانکها و ترکها خود را از ترگس (Turges) تیراگانی میدانند. در نتیجه شکل گرفتن بورژوازی ، اقطاع و اهتمام به مناصب عالی ، توجه و عنایت به سلسله انساب افزایش یافت و این عنایت همچنان در بعضی از کشورهای اروپائی چون انگلستان (بصورت غیر حاد) مورد توجه است و کتابهایی پیرامون شجره نامه اشراف و نجیب زادگان انتشار یافته و در کتابخانه های مهم ، قسمتهای خاصی برای این منظور اختصاص یافته است که « بلاگستون » (Belagestune) در « تعلیقات بر قوانین انگلستان » در صحت آنها تردید نموده است. اما در آمریکا سلسله نسب در واگذاری مناصب و اقطاع ، نقش کمتری داشته است و توجه به سلسله نسب فقط در عده معدودی که نسل خود را از سربازان انقلاب آمریکا میدانند محدود میگردد (۴).

در ایران قدیم نسب از مسائل پراهمیت و قابل توجه بوده است و طبعاً مناصب و پستهای مهم بر حسب درجه نسب معین میشده و هیچکس حق آنرا نداشته است که خواهان درجه ای باشد فوق آنچه بمقتضای نسب باو تعلق میگردد (۵). نام خانواده های بزرگ در دفا تر و دواوین ثبت میگردد و دولت عهده دار حفظ آنها بود (۶). اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی بشمار میرفت (۷).

ابن البلخی در این صدد گوید: «عادت ملوک فرس و اکاسره آن بودی که از همه ملوک اطراف چون چین و روم و ترک و هند، دختران ستندندی و پیوند ساختندی و هرگز دختر را بدیشان ندادندی، دخترانرا جز با کسانی که از اهل بیت ایشان بودند موصلت نکردندی» (۸).

معنای لغوی نسب، یا نسب در لغت:

نسب بمعنای مطلق قرابت است و بعضی آنرا مختص به قرابت پدری و برخی اعم از قرابت پدری و مادری دانسته اند و نخستین کسیکه نسب را بمعنای نسبت گرفته است سمعانی است (۹).

ولی اکنون این واژه در معنای مطلق خویشاوندی خواصیبی و یا نسبی بکار رود. چنین مینماید که میان ماده نسب و سبب رابطه و علقه ای وجود دارد. زبیدی در تاج العروس گوید: «السبب اعتلاق قرابة والنسب القرابة... والنسب بالولادة والسبب بالزواج... والسبب کل ما يتوصل اليه.»

کلمه سبب و نسب در حدیثی از رسول اکرم (ص) متعاقب یکدیگر آمده و بیک مفهوم استعمال شده است: «کل سبب و نسب ينقطع الا سببی و نسبی.» ابن الاثیر در ذیل همین روایت مینویسد: «النسب بالولادة والسبب بالزواج و هو من السبب الذي هو الجبل الذي يتوصل به الى الماء ثم استعير لكل ما يتوصل به الى شيء» (۱۰).

مارگلیوث مستشرق انگلیسی (۱۸۵۸-۱۹۴۰ م) در مقدمه انساب سمعانی می نویسد: که ماده نسب مختص زبان عربی است و در سایر السنه ساسی وجود نداشته است؛ بنابراین میتوان احتمال داد که نخستین موقع جغرافیایی برای پیدایش این ماده جزیره العرب بوده است (۱۱).

علیهذا از مجموع آنچه گفته شد میتوان چنین نتیجه گرفت که ماده نسب در آغاز مراحل تاریخی خود، بطور مقید بمعنای قرابت پدری

و مادری بکار میرفته سپس در قرآن وحیث بمعنای مطلق قرابت استعمال شده است و در مرحله اخیر شامل انتساب به آباء و شهر و حرفه و صناعت و غیره گردید. مسلماً قسمت اخیر یعنی انتساب به شهر یا صنعت و حرفه که در دوران شکوفا شدن تمدن اسلامی بوده تحت تأثیر عوامل غیر عربی قرار گرفته است و در این زمینه روایتی از عمر بن - الخطاب نقل شده است که عده‌ای نزد وی آمدند. عمر نسب آنانرا پرسید. ایشان خود را بجایگاه سکونت خود منسوب کردند و عمر گفت نسب خویش را بیاموزید و مانند نبطیان سواد مباحثید که هرگاه کسی از اصل یکی از ایشان بپرسد گوید از قریه فلان (۱۲). ابن خلدون در تعلیق بر این سخن گوید: «گفتار عمر اشاره بدین معنی است که گروهی از تازیان با اقوام بیگانه در آمیخته و آمیزش و اختلاط نمودند ازینرو انساب آنان توسعه یافت و خاندانهای آنان با خاندانهای دیگر درهم آمیخت. در صدر اسلام، اشخاص را به موطن و جایگاه توطن آنان نسبت میدادند و میگفتند: جند قنسرین، جند دمشق، جند العواصم، و این شیوه باندلس سرایت کرد؛ آنگاه اختلاط و آمیختگی اعراب در شهرها با مثل غیر عرب روی داد و انساب بکلی رو با نقراض و تباهی نهاد... و بدور افکنده شد (۱۳) *»

تألیف کتب انساب در نخستین مراحل خود بر پایه نسبت به پدران و مادران و قبیله بوده است و کتابهایی مانند: «النسب الکبیر» کلبی

* - ابن عبدربه در العقد الفرید ج ۳ ص ۳۱۲ چاپ لجنة التألیف والترجمة والنشر، ۱۹۵۳ م. ضمن «کتاب الیتمه فی النسب و فضائل العرب» گوید:
قال عمر بن الخطاب: تملوا النسب ولا تكونوا کنبیط السواد اذا سئل احدکم عن اصله قال: من قرية کذا و کذا. فرهنگهای عربی، در نبط چنین گویند: جیل ینزلون بالبطائح بین العراقین کذا فی الصحاح و فی التهذیب ینزلون السواد و فی المعجم سواد العراق. انما سوانبیطاً لاستنباطهم با یخرج من الارضین. عن علی (ع)... انانبط من کوئی. عن ابن عباس نحن معاشر قریش حی من النبط من اهل کوئی و هذا من علی و ابن عباس تبرؤ من الفخر بالانساب (از تاج المروس). نبط بر سر دم بی اصل و نسب و عامه نیز اطلاق شود. (از اقرب الموارد).

(۵۲۰۴م)، «نسب قریش» مصعب زبیری (۱۵۶-۵۲۳۶هـ)، «جمهرة
نسب قریش» زبیرین بکار (۱۷۲-۵۲۵۶هـ)، «جمهرة انساب العرب» ابن
حزم اندلسی (۳۸۴-۴۵۶هـ) و «انساب الاشراف» بلاذری (۵۲۷۹م) ...
برهمن مبنی می باشند.

چون اعراب در شهرها سکونت گزیدند و با ملل غیر عرب
آمیزش و مصاهرت برقرار کردند و عصبیت قبیله ای بدور افکنده شد
توجه بانساب و حفظ آن نیز بدست فراموشی سپرده شد (۱۴) و نسبت
خود را به شهر و یا حرفه و صنعت دادند و تألیفاتی در انساب بوجود
آمد که برخلاف دسته اول بر پایه نسبت به پدران و تسلسل آنها نبود
بلکه بر اساس انتساب به شهر یا قبیله یا صنعت یا ادب و یا تجارت
بوده است مانند کتاب «الانساب» عبدالکریم بن محمد سمعانی مروزی
(متوفی ۵۶۲هـ) (۱۵)* و «کتاب الانساب» ابن القیسرانی (متوفی ۵۰۷هـ)
(۱۶).

نسب در قرآن :

ماده نسب در سه مورد در قرآن کریم آمده است :

۱- فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا
یتسائلون (۱۷).

۲- و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً وکان
ربک قدیراً (۱۸).

۳- و جعلوا بینہ و بین الجنة نسباً و لقد علمت الجنة انهم محضرون
(۱۹).

در آیه اول مقصود از نسب، مطلق قرابت است و مفسران چنین
توجیه کرده اند که هدف از انساب دفع ضرر و یا جلب منفعت می باشد

* «کتاب الانساب» سمعانی توسط ابن الاثیر (۵۶۳هـ) بنام «اللباب فی علم الانساب» تلخیص
گردید و سیوطی «اللباب» را بنام «لب اللباب» اختصار نمود. (کشف الظنون).

لذا هرگاه هدف و فائده منتفی شود در حکم انتقاء نسب میباید و آیه مزبور را آیه: « وصاحبه وبنیه » (۲۰) تفسیر میکند.

در آیه دوم که ماده نسب و صهر مقابل یکدیگر آمده است ، بشر را بدو دسته تقسیم مینماید اول ذوی نسب یعنی ذکور که بدانها منسوب میشوند که فلان بن فلان و فلانة بنت فلان است و دوم ذوات صهر یعنی اناث که بوسیله آنها مصاهرت و ازدواج انجام میپذیرد ، مانند آیه: « فجعل منه الزوجین الذکر والانثی ». بعضی گویند: قرابت از راه ولادت ، نسب است و قرابت از راه ازدواج ، صهر می باشد و شاید منشأ قول کسانی که نسب را خاص آباء میدانند همین آیه باشد (۲۱). در آیه سوم مراد از نسب ، مشارکت و سنخیت و یا مطلق قرابت است (۲۲).

نسب در حدیث :

ماده نسب در احادیثی که از پیغمبر (ص) و سایر بزرگان دین روایت شده نیز بچشم میخورد و در معنای مطلق قرابت و خویشاوندی و سلسله انساب بکار رفته است که برای نمونه چند حدیث نبوی را نقل میکنیم :

- تعلموا من انسابکم ما تصلون به ارحامکم فان صلة الرحم محبة فی الاهل ، مشارة للمال و منساة فی الاثر.

- تعلموا انسابکم تصلوا ارحامکم .

- اعرفوا انسابکم تصلوا به ارحامکم ...

- قال رسول الله (ص) و ما العلامة ؟ قالوا ، رجل عالم بأیام الناس و عالم بالعریة و عالم بالاشعار و عالم بانساب العرب ، فقال رسول الله (ص) هذا علم لا یضر اهله (در روایت دیگر) هذا علم لا ینفع و جهل لا یضر (۲۳).

جنبه دینی علم انساب :

ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی که از علمای برجسته اسلامی است، علم انساب و اهمیت آنرا از جنبه فقهی و دینی در کتاب خود « جمهرة انساب العرب » مورد بررسی قرار داده و در صدد برآمده است که به علم انساب جنبه فقهی و شرعی بدهد. لذا دانستن آنرا امری الزامی شمرده و اجرای بعضی از احکام شرع را بردانستن انساب مبتنی نموده است، و در این استنباط آیه « انا خلقناکم شعوباً و قبائل... » و حدیث نبوی را ملاک استنباط خویش قرار داده است.

ابن حزم میگوید: « خداوند در آیه « انا خلقناکم... لتعارفوا... » بیان غرض از خلقت را معرفت با نساب یکدیگر قرار داده است، بنابراین، دانستن علم انساب بر هر فردی لازم مینماید، و آنانکه جاهل و معاندند منکر فضیلت این دانش می باشند. « آنگاه ابن حزم به برشمردن فروعیکه دانستن علم انساب عنوان واجب عینی یا کفائی و یا بعنوان فضیلت جلوه گر میشود می پردازد. از این قرار:

الف :

علم به نسب پیغمبر (ص) : بدین معنی که بر تمام مسلمانان فرض است که بدانند محمد بن عبدالله قریشی هاشمی است که از مکه بمدینه مهاجرت نموده است و هر کس شک کند که محمد (ص) قریشی و یا یمنی و یا تمیمی و یا اعجمی بوده کافر است و عذر هیچ مسلمانی در جهل باین نسب پذیرفته نخواهد بود (۲۴).

ب :

فرض است بر مسلمانان که بدانند خلافت جایز نیست مگر در نسل فهر بن مالک بن نصر بن کنانه، و در صورت فقدان خلیفه قرشی، طبق رأی شافعی باید خلیفه از نسل کنانه بن خزیمه یا اسماعیل

یعقوب و یا جرهم باشد [بترتیب در سرتبه دوم و سوم و چهارم و پنجم، قرار گیرند] و دانستن این مراتب منوط به دانستن انساب است (۲۴).

ج :

و جوب شناختن نسب ارحام و محارم، از جهت صلۀ رحم و اجتناب از ازدواج با محارم و تعیین مراتب وراثت و وجوب نفقه و وقف و دیه عاقله و غیره است که بدون دانستن علم انساب اجرای احکام فوق متعذر میگردد. بنابراین، جهل به آن جهل به یکی از فرایض دینی محسوب میشود (۲۵).

د :

اما آنمقدار از معرفت انساب که واجب کفایی است : معرفت اسماء زوجات پیغمبر (ص) از جهت حرمت ازدواج با آنان و تجلیل از مقام ایشان است و هم چنین دانستن اسماء بزرگان صحابه از مهاجر و انصار است که دوستی آنها فریضه است (۲۶). ابن حزم میافزاید : فان لم نعرف انساب الانصار لم نعرف الی من نحن و لاعمن نتجاوز و هذا حرام!

ه :

دانستن انساب ذوی القربی و مستحقین خمس و معرفت نسب آنعه از آل محمد (ص) که صدقه بر آنها حرام و یا آنها که خمس به آنان تعلق نگیرد ولی صدقه بر آنها حرام نباشد (۲۷).

و :

سپس ابن حزم میافزاید : بعضی از فقهاء راجع به تعلق جزیه و استرقاق بین عرب و غیر عرب و میان نصاری بنی تغلب و سایر اهل کتاب فرق گذارده اند، بنا بر این معرفت الانساب برای این گروه از فقهاء امری ضروری و لازم است (۲۸).

ز:

تنظیم دیوان عطا در صدر اسلام بر اساس قبایل بوده است و تنظیم دیوان عطا با در دست نداشتن انساب قبایل میسر نمیگردید (۲۹) ، زیرا عمر دستور داد که نامها را نخست بر اساس قرابت با پیغمبر (ص) و آنگاه بر حسب منزلت قبایل ثبت نمایند (۳۰) .

از جهتی دیگر ، پیغمبر (ص) درباره انساب و آباء جاهلی عرب و رجحان قبیله ای و فضیلت قبیله ای بر قبیله دیگر سخن رانده و فرموده اند : « نحن بنو النضر بن کنانة » .

آنگاه ابن حزم نتیجه گیری کرده میگوید : از تمام مطالبی که گفته شد بطلان رأی بعضی از فقهاء مبنی بر کراهیت انتساب به پدران جاهلی معلوم میگردد ، زیرا پیغمبر (ص) شخصاً از پدران نام برده است که همه جاهلی بوده اند (۳۱) .

قلقشندی (۷۵۶-۵۸۲۱ هـ) * (۳۲) به تبع از ابن حزم مواردی را که وی ذکر کرده است بازگو میکند و چند مورد دیگر بر آنها میافزاید . اما لحن قلقشندی با لحن ابن حزم یکی نیست زیرا قلقشندی سخنی از فرض و وجوب معرفت علم انساب در مورد مسائل شرعی بمیان نمیآورد بلکه این موارد را بعنوان شاهد برای اهمیت علم انساب ذکر میکند و شاید سبب آن باشد که ابن حزم برخلاف قلقشندی فقیهی بوده است و ظاهری و تأویل احادیث و آیات را روا نمیداشته و به ظاهر الفاظ تمسک میجسته است و اما مواردیکه قلقشندی افزوده بقرار زیر است :

الف :

اعتبار نسب در کفو بودن زوج و زوجه و در لزوم اعتبار نسب در ازدواج با غیر عرب و یا عدم اعتبار آن ، آراء فقهاء مختلف است .

* احمد بن علی بن احمد قاهری ادیب و نویسنده متولد قلقشند و آق در سه فرسنگی قاهره دارای تالیفات بسیاری است از مهمترین آنها «صبح الاعشی فی قوانین الانشاء» در ۱۴ مجلد .

ب :

معرفت انساب مردم... تا آنکه کسی خود را به غیر از پدران خود نسبت ندهد. * از این عبارت معلوم میگردد که موضوع انتحال انساب و ساختن نسبهای دروغین رایج بوده است.

ج :

اعتبار نسب در رعایت شرافت نسب (هنگام اختیار همسر) پیغمبر (ص) فرمود :

تنكح المرأة لاربعة ، لدينها وحسبها ومالها وجمالها (۳۳).
در اینجا سخن کوتاهی با فقیه بزرگوار ظاهری، ابن حزم داریم. کیفیت طرح مسائل در باب وجوب معرفه الانساب بدانگونه که ملاحظه گردید در نزد دیگر فقهای اهل تسنن مطرح نیست و ظاهراً مختص به ابن حزم و من تبع او از فقهای ظاهری باشد.

اما دیگر مذاهب فقهی سنی بوجوب معرفه الانساب در مسائل مزبور اشاره‌ای نکرده‌اند و عدم معرفت به نسب نبی (ص) را از جمله موارد کفر بشما نیاورده‌اند.

نیز در فروع دیگر از قبیل موارد خمس و صدقه به شیاع و سایر امارات شرعی رفتار میشود. اما راجع به وجوب دانستن نسب رسول (ص) در کتب کلامی شیعی آنچه در باب نبوت مطرح است فقط ایمان به رسالت محمد (ص) می‌باشد و تا آنجا که اینگونه مأخذ تصریح دارند کفر فقط بانکار خدا و نبوت و آنچه که ضرورتاً از دین ثابت شده است حاصل میگردد و اما در غیر از آن حتی ارتکاب آن با علم موجب فسق است نه کفر (۳۴) و عدم علم به نسب رسول (ص) موجب کفر نمیگردد. اما درباره مسائل فقهی که ابن حزم مطرح کرده است، نیز باید

* ابن عبدربه در العقد الفريد « کتاب الیتیمه فی النسب » ج ۳ ص ۳۱۳ چاپ مطبعة الشریقة

مصر. گوید : من لم يعرف النسب له يعرف الناس ومن لم يعرف الناس لم يعد من الناس.

متذکر گردید که در منابع مهم فقه جعفری اشاره‌ای بوجوب معرفه - الانساب نشده. این قبیل مسائل درباب شبهات موضوعیه است، نه شبهات حکمیه و ظاهراً اینگونه موارد در اصول فقه تحت عنوان «وجوب فحص در شبهات حکمیه و عدم وجوب فحص در شبهات موضوعیه» مندرج است و قول مشهور آن است که فحص در شبهات موضوعیه واجب نیست (۳۵) مگر در صورتیکه مقدار فحص آنقدر کم و جزئی باشد که بحساب فحص نیاید (مانند برداشتن پرده و یا نگاه کردن بخارج بمنظور فحص از طلوع فجر) و اما در موارد اعطاء خمس و معرفت ذوی القری و مستحقین صدقه، باید یادآوری نمود که فقهاء جعفری سیره عملیه و شیاع و در صورت عدم علم و یا شک، شهادت عدلین را کافی میدانند (۳۶). *

بعقیده نگارنده باید علت تعصب ابن حزم راجع بمعرفه الانساب مربوط به رقابتهای سیاسی میان عرب و بربر در کشورهای مغرب اسلامی باشد. بععل زیر:

الف: کلمه بربر - [مردم شمال افریقا] که یک کلمه یونانی است در زمانهای پیشین بتمام مردم روی زمین اطلاق میشده و یونانیان آنرا برغرباء و بیگانگان و آنانکه یونانی تکلم نمیکردند اطلاق مینمودند و این کلمه در کتاب مقدس افاده معنای وحشی گری و سرکشی مینماید و بهیچوجه بعنوان اسم خاص برای نسل معین بکار نرفته است. اما بعد از فتوحات اسلامی می بینیم که نسابین دست اندر کار شده و یقشان - یقتان - قحطان (پسر ابراهیم از قطوره) را باز دواج زنی بنام رعوه - دختر زمر بن یقطن بن لوزان بن جرهم بن یقطن بن عابر درآوردند و

* اگر کسی بگوید مید هستم نمیشود باو خمس داد مگر با شهادت عدلین، یا در بین مردم بطوری معروف باشد که انسان بیاد او یقین کند. بکسیکه در شهر خویش مشهور بیاد باشد اگر بیاد او وثوق پیدا شود میتوان باو خمس داد. (توضیح المسائل مرحوم آیه الله حکیم)

حاصل این ازدواج را فرزندی دانستند بنام «بربر» و گفتند که او جد بربرها است. حال آنکه در تورات از چنین ازدواج و فرزندی اثری نمی بینیم و مسلماً این نسبتنامه از ساخته های نساین دوره اسلامی بجهت اغراض سیاسی یعنی ایجاد ارتباط نسبی میان بربر و عرب بوده است (۳۷). *

ب: در تأیید مطلب فوق باید متذکر گردید، وقتی که سیر تحول تدوین انساب را بررسی می کنیم می بینیم که در دو قرن اولیه اسلام تنظیم شئون سیاسی و اجتماعی بر محور خانواده «بیت» و قبیله و عشیره دور میزده و بر مبنای همین ملاک بود که کتابهای متعددی درباره انساب قبایل و شخصیت های مهم از قبیل «نسب قریش» و «جمهرة نسب قریش» ... «انساب الاشراف» و ... بوجود آمد، و اغلب

* این قبیل رقابت های سیاسی میان نزارها و یمنها در قدیم وجود داشته است. نزارها به رابطه نسبی و خوئی با ایرانیان تفاخر میکردند و به ابراهیم که وی را جد مشترک خود و ایرانیان می پنداشتند مباحات می نمودند.

اسحق بن سويد عدوی گوید :

اذا افتخرت قحطان يوماً بسؤد
و یجمعنا والغرابناه فارس
و یکی از نزارها چنین سروده است :

فوارس فارس بنون نزار
کلا الفرعین قد کبروا طسابا

و بر اساس همین رقابت های سیاسی بود که نساین، ایرانیان و عدنانیان را متصل بیک نسب نمودند و چنین پنداشتند که «سنوچهر» همان منشخر بن منشخرباغ است و او یعیش بن ویزک است و ویزک همان اسحق بن ابراهیم خلیل الله میباشد و شعری برای تأیید مطالب خود فراهم ساختند. و نیز نساین گفتند که کرد هادر اصل از نژاد و نسل ربیعه بن نزار بن بکر وائل هستند اما چون کردها یکووها پناه بردند زبان عربی را فراموش کردند. از سوی دیگر قحطانیها دست اندر کار شده [و در مقابل نزارها که خود را به ایرانیان پیوند داده بودند] و نسب خود را به دشمن سرسخت ایران یعنی یونان مرتبط نمودند و گفتند که یونان برادر قحطان از فرزندان عابر بن شالح است و چون «یونان» سرزمین یمن را ترک نمود نسب وی بست نسبان سپرده شد. و نیز افزودند که اسکندر از قوم تبع است و همچنین مغول را منتسب بخود دانستند و ترکها را از حمیر و ضحاک را از قبیله ازد و یمنی الاصل پنداشتند و نیازی بتوضیح نیست که هدف نساین در جعل اینگونه انساب، سیاسی بوده است از قبیل: جلب قلوب ایرانیان در همکاری بادستگاه خلافت و خشی کردن قیام های ملی ایرانیان و غیره. خلفا و شعرا و شعوبیها نیز در اینگونه اقدامات نقش مهمی داشته اند. «التنبیه و الاشراف» مسعودی (سنوی ۳۴۵ هجری) صفحه ۹۶-۹۵ و ۷۱-۷۰ ط بغداد، ۱۹۳۸ و المفصل، جواد علی ۱، ص ۴۹۹ و ۴۹۸.

این نمونه کتابها رنگ اقلیمی محض و اسلامی بخود گرفته بودند . اما پس از گذشت قرن‌ها یعنی در حدود قرن نهم میلادی بسبب ارتباطات روزافزون اجتماعی اینگونه نسب‌نویسی خاصیت خود را از دست داده و از کشورهای مشرق اسلامی رخت بر بست ولی می‌بینیم که همین شیوه خاص در تألیف کتب انساب سر از جای دیگری درآورد و در اسپانیا جای امنی برای خود یافته و در آنجا رشد نمود . زیرا طبیعت خاص و اقلیمی مغرب اسلامی چنین وضعی را ایجاب مینمود که بدان شیوه سنتی نسب خود را حفظ کنند . تاریخ سیاسی مغرب اسلامی که در مسیر رقابتهای نژادی میان عرب و بربر قرار گرفته بود زمینه‌ساعدی برای پرورش و توجه عمیق بانساب را فراهم ساخت و کتب متعددی در این علم بوجود آورد و این مسأله آنقدر توسعه یافت که خاندانهای ممتاز علوی اندلس هر یک درباره نسب و مفاخر اجداد خود دست بتألیف کتابی زدند (۳۸) .

نظریه ابن خلدون متوفی (۵۸۰۸) :

ابن خلدون مسأله انساب را بادید دیگری مینگرد و بیشتر از آنکه جنبه دینی آنرا بپذیرد به جنبه اجتماعی انساب توجه مینماید . ابن خلدون در ذیل حدیث معروف «تعلموا من انسابکم ماتصلون به ارحامکم» گوید : «فایده نسب صلۀ رحم و رسیدگی بارحام میباشد و پیوستگی نسب موجب هم‌بستگی یک‌شجره و یاری کردن یکدیگر در مشکلات و ایجاد غرور قومی میگردد و نباید بیش از این از نسب انتظار فواید دیگری داشت زیرا امر نسب، امری است وهمی و حقیقتی ندارد . . . و چون سلسله انساب بدرازا کشد وهم در آن سست و فایده آن منتفی گردد بهمین سبب گفته‌اند: «النسب علم لا ینفع و جهالت لا تضر» یعنی اگر نسب از مرحله وضوح تجاوز نماید و از جمله علوم بشمار آید

عملی لغو و منهی عنه است (۳۹) و امتیاز از راه نسب سست‌ترین امتیازاتی است که میتوان بدست آورد. نسب در نتیجه گذشت زمان آثارش محوگشته و از میان میرود. «آنگاه این خلدون به پیروی از این حزم، موارد فقهی را که معرفه‌الانساب در آن موارد لازم میآید ذکر میکند و اختلاف فقها را در باب کراهیت رفع به آباء خاطر نشان ساخته سپس به تأویل روایات در این باب میپردازد (۴۰).

اهمیت نسب در میان عرب :

عرب و بویژه عرب بدوی از زمانهای دور تا با امروز از برای نسب ارزش و اهمیت فوق‌العاده قائل است و برای او جنبه حیاتی داشته و دارد. زندگانی و حمایت از حقوق انسانهای بادیه‌نشین مبتنی بر پایه نسب آنهاست. نسب آنها را حمایت میکند، در برابر تجاوز از آنان دفاع مینماید و حق ایشان را از ظالم میستاند. به تعبیری دیگر همانطور که تابعیت از کشوری برای انسان امروزی ارزش حقوقی و معنوی بسیار زیادی دارد همینطور نسب برای اعراب در حکم تابعیت و مشخص حیثیت او بشمار میرود. پس اجباراً وفاداری اعراب در حفظ این تابعیت امری طبیعی بوده است. فردیکه در مقابل دشمن سلسله پدران خود را بازگو میکند برای آنست که به خصم خود تفهیم کند که در پناه کسانی است که حق وی را از ظالم میگیرند. البته نسبت اهمیت نسب برای عرب شهرنشین کمتر از عرب بادیه‌نشین است زیرا حمایت از حقوق عرب شهری بطرق دیگری تأمین شده و از طرف دیگر در نتیجه ازدواج بایگانگان روابط خونی و نسبی رویه‌سستی نهاده و حفظ آن دشوارگشته است (۴۱). وابستگی به عشیره یا قبیله یا حلف برای عرب بدوی بمنزله حمایت از اوست و بدین سبب است که قبایل عرب بشکل گروههای سیاسی مستقلی درمیآیند که رابطه آنان بر مبنای مصالح و منافع مشترک میباشد.

گولدزیه‌ر و به تبع وی محقق عرب جوادعلی ماهیت انساب عرب را برپایه وجود قرابت نسبی وصلهٔ رحم انکار میکنند. گلدزیه‌ر میگوید: «برای درک ماهیت انساب عرب باید به حقیقت احلاف‌پی‌بیریم زیرا حلفها که مجتمعی از قبایل و عشایر و بطون هستند هستهٔ اصلی پیدایش و تکوین انساب و قبایل را تشکیل میداده‌اند و اساس حلفها برپایهٔ نیاز به استقرار امنیت و حمایت در مقابل دشمن و سایر منافع استوار بوده است» (۴۳).

جوادعلی در تشریح نظریهٔ خود میگوید: «انساب عرب بمفهوم معروف و مشهوری که اکنون متداول است نبوده بلکه نسب در میان عرب کنایه از زحلفی بوده است که اشتراک منافع، قبایلی را دور هم گرد میآورده و در نتیجه واحد نیرومندی بوجود میآمده که حقوق قبایل هم حلف را حفظ مینموده است و این رابطه تا آن اندازه نیرومند بوده است که افراد قبیله با سایر افراد قبیلهٔ هم حلف احساس هم‌خانوادگی میکرده‌اند و خود را از یک پدر میپنداشتند و ادامهٔ همین حلفها بود که گاهی تبدیل به نسب میشد و این مسأله مختص اعراب نبوده بلکه در میان ملل سامی حلفهائی دیده شده که در نتیجه مرور زمان به نسب تبدیل گشته است.» (۴۳).

علیهذا قحطان جد قبایل قحطانیها نبوده است و نیز عدنان نیای عدنانیها نمی‌باشد و این نامها کنایه از مجتمع قبایلی است که عرب آنها را حلف میخوانده است و در اثر مرور زمان شکل نسب بخود گرفته امثال «تنوخ» و «فرسان» (۴۳)* و در میان عرب قبائلی وجود داشته که آنها را «نواقل» میخواندند و وجه تسمیه آنست که چون از قبیله‌ای

* تاج العروس ذیل مادهٔ «فرس» میگوید: فرسان، مانند تنوخ لقب قبیله‌ای از اعراب

است و نام پدر و یا مادری نیست بلکه گروهی از تغلب هستند که بدین نام خوانده شده‌اند.

به قبیله‌ای دیگر منتقل میگشته و خود را بدان قبیله منتسب مینموده‌اند بدین نام معروف شدند (۴۴).

بلاشر معتقد است که روش نسابین در ضبط انساب قبایل و احلاف مستند به اصول صحیحی نمی‌باشد زیرا تحالف قبایل همیشه منوط به منافع و مصالح خاصی بوده است و یادگرگونی این مصالح و منافع حلفی از میان میرفته و حلفی دیگر بر اساس نسبی جدید بجای آن میآمده است و به تبع همین تبدیل و تبدلات بوده است که انساب در معرض تغییر قرار میگرفته‌اند علیهذا نمی‌توان بر انساب دور و بزرگ و شجره‌هاییکه نسابین فراهم آورده‌اند اعتماد نمود (۴۵). از زمانهای قدیم قبائل و ملت‌ها برای تفاخر ویا رمز، نسب خود را به پدر ویا جد منتهی مینمودند، و بدیهی است که وجود چنین پدرانی بعنوان مصادیق واقعی این انتساب قابل قبول نیستند، چه بسا نام پدر ویا جد قبیله‌ای نام مکانی باشد مانند «سبأ» و «حضر موت» و «غسان» ویا نام بتی باشد مانند «بنو سعد العشیره» ویا نام احلاف باشد مانند «تنوخ» ویا اسماء حیوانات ویا بقولی «توتم» باشد مانند «ذئب»، «کلب»، «اسد» و «ضبة» که بمرور زمان نام پدر ویا جد قبیله‌ای شده است و نمونه این نامها را نیز در سفر تکوین اصحاح ۵ آیه ۲۲، اصحاح ۱۰ آیه ۱۳، اصحاح ۲۷ آیه ۱۰ و اصحاح ۳ آیه ۵ چون ترسوس، صیدا، مصریم، لودا، بیت‌لحم و عنامیم، مشاهده مینمائیم که اکثراً کنایه از قبایل و عشایری بوده‌اند که قبل از تدوین ویا در ایام تدوین انساب وجود داشته‌اند و نسابین برای اینگونه اسماء معانی و مفاهیم حقیقی و واقعی در نظر گرفته و آنرا بعنوان نامهای مردان و پدران پذیرفته‌اند (۴۶).

تورات و انساب عرب :

طبقه بندی انساب در تورات خصوصاً سفر تکوین در ساختن شجره‌نسب فرزندان اسماعیل وقحطان ونوح وغیره ونیز در تنظیم انساب قبل از اسلام وبعد از اسلام نقش عمده‌ای داشته‌است و روش تورات در نحوه کار نساین تأثیر عمیقی داشته‌است . اشارات کوتاهی که قرآن کریم در باب انساب پیغمبران وسایرین نموده‌است موجب شد که راویان اخبار ومفسرین درصدد پیدا کردن اطلاعات مبسوط‌تری راجع به این نامها برآیند . بهمین جهت به داستان سرایان ونقالها وگروهی از اهل کتاب مراجعه می‌کردند . پس از یک بررسی کوتاه معلوم می‌گردد که اغلب اخبار درباب انساب از یک منبع سرچشمه گرفته وآن عبارت از مسلمانان اهل کتاب است از قبیل : کعب الاحبار ، وهب بن منبه ، عبدالله بن سلام ومحمد بن کعب قرطبی وغیره (۴۷) . یگانگی وتشابهی که میان سلسله‌های انساب در تورات (۴۸) و میان سلسله‌های مذکور در تاریخ اسلامی موجود است این امر را بخوبی ثابت میکند .

محمد بن اسحاق (ابوبکر محمد بن اسحاق بن یسار بن جبار متوفی ۱۵۱ هـ به بغداد / ابن خلکان ج ۳ ص ۵۰۵) که از بزرگان رواات اخبار انساب است راجع به منبع روایات خود چنین تقریر میکند : «حدثني بعض اهل العلم من اهل الكتاب» (۴۹) بدینمعنی که گروهی از اهل کتاب چون علاقه و شغف مسلمانانرا به جمع‌آوری اخبار امر تکوین وقصص انبیاء می‌دیدند ، مطالبی در اختیار مسلمانان می‌گذازدند که بدون تردید تمام آن مطالب درست نبوده‌است . یهودیان ، اخبار مزبور را بعنوان «منزل من عند الله» بقیمت بخش به مسلمانان می‌فروختند (۵۰) السدی گوید : «كان ناس من اليهود كتبوا كتاباً من عندهم يبيعونه من العرب ويحدثونهم انه من عند الله ليأخذوا به ثمناً قليلاً» .

از جمله جاهائیکه مرکز شیوع اسرائیلیات بود میتوان یمن، مدینه، عراق و خصوصاً کوفه را نام برد. در این شهرها گروه بسیاری از اهل کتاب بسر میبردند که ولع جامعین اخبار را با معلومات ناقص و جعلی و خرافاتی خود فرو می نشانند.

این خلدون درباره علت اختلاف ضبط اعلام میگوید: چون عرب اسمها را از اهل تورات میگرفت لذا بعلمت اختلاف در مخارج حروف اختلاف در ضبط اعلام بوجود آمد (۵۱). اما نه فقط این اختلاف در ضبط اعلام بوجود آمده بلکه در مسائل اساسی نیز رخ داده است بقسمی که گواه عدم دقت و اطلاع کافی بعضی از راویان انساب میباشد و این اخبار (اسرائیلیات) گاهی بصورت مخلوطی از اسرائیلیات و فارسیات و فولکلور عربی باضافه مجعولات متجلی میشده است. (*) و شگفت آنکه راویان اخبار انساب چون کلبی (محمد بن سائب کلبی متوفی ۵۱۴ ه. به کوفه / ابن خلکان ج ۳ ص ۴۶) و محمد بن اسحاق نیز نسبها و اسمها را بصورت های گوناگون و گاهی متناقض نقل کرده اند و در لابلای بعضی از نامهای تحریف شده عبری، اسمهای عربی را آورده اند. مثلاً در سلسله نسب عدنان بذکر اسمهایی پرداخته اند که اصولاً در تورات ذکر نشده است و بعید نیست که این تناقضات و اختلافات بسبب جهل و یا جعل راویان و اهل کتاب بوده است و یا آنکه از ساخته های ابن کلبی و امثال وی باشد. (۵۲). علاوه بر عوامل مذکور باید اضافه نمود که راویان اخبار انساب هنگامیکه به بن بست بر میخوردند قدرت تخیل و قریحه به کمک آنان شتافته چنان شجره نامه هائی اختراع میکردند که هرگز وجود خارجی نداشته است.

از باب نمونه: راویان اخبار انساب، حضرت آدم ابوالبشر را با

* به پاورقی ص ۷۷ همین مقاله رجوع شود.

کیومرث و فریدون را با نوح (۵۳) و اسحق را با ضحاک یکی دانسته اند که نمونه های بسیاری از آن در کتب تاریخ مشاهده میشود که در تورات وجود ندارد. در تعیین زمان و تاریخی که اعراب از انساب تورات اقتباس کرده اند نمیتوان تاریخ دقیق و مشخصی را تعیین کرد اما مسلم است که عرب جاهلی جزیره العرب بایهودیان و مسیحیان این منطقه آمیزش و اختلاط فرهنگی و اقتصادی داشته است بنابراین محتمل است که شیوع انساب تورات از همان دوران در جزیره العرب آغاز شده باشد (۵۴) و نیز محتمل است که برقراری ارتباط نسبی میان عرب و میان بنی اسرائیل از جزیره العرب سرچشمه گرفته باشد و یهودیان بمنظور ایجاد محیطی مسالمت آمیز با اعراب چنین نسبی را جعل کرده باشند (۵۵). (*)

تدوین انساب در اسلام :

بعضی از مورخان اسلامی مانند بلاذری علت تدوین انساب را به مسأله مالی مربوط میدانند اما بعقیده نگارنده برای تدوین انساب و شجره نامه ها در دوره اسلامی میتوان علل دیگری نیز یافت که بطور اجمال بیان میشود :

۱ - فکری ۲ - سیاسی ۳ - اجتماعی ۴ - اقتصادی ۵ - اداری .
 ۱ - در خصوص عامل فکری باید متذکر گردید که در نتیجه توسعه افق فکر اسلامی ، در میان مسلمانان احساسی بوجود آمد که میتوان آنرا بنام «احساس تاریخ» خواند . این احساس که بصورت عطف توجه بگذشته بوده است (که خود یکی از اصلی ترین ارکان تألیف تاریخ است) بصورت علم انساب متجلی گردید و همین انساب بود که یکی از مواد اولیه تألیف تاریخ اسلامی را تشکیل داد . روزنتال می نویسد : « اگرچه

* شواهدی از تأثیر سیاست در جعل انساب در پاورقی ص ۷۷ ارائه شد مراجعه شود .

تدوین انساب بعنوان شکلی از اشکال تعبیر تاریخی ارزشی کمتر از «ایام عرب» دارد اما از جهت اینکه مبین پیدایش «احساس بتاریخ» است ارزش بیشتری دارد و توجه به احیای میراث نسبی در اسلام در نتیجه همین احساس بوده و پیشرفت اسلام فرصت مناسبی بود که «نسب» امکانات نهفته و ارزش تاریخی خود را آشکار سازد» (۵۶).

۲ - عامل سیاسی ، عامل عمده‌ایکه در صدر اسلام دیده‌میشود پیدایش یک دولت واقعی و قدرتمند بود. محتملا تدوین انساب و ترتیبی که در آغاز برای آن ایجاد شد بسبب آن بود که طبقات ممتازی بوجود آوردند تا دولت و قدرت اسلامی را در اختیار داشته باشند و بدین ترتیب بود که طبقه اریستوکراتهای اسلامی را بوجود آوردند و از جهتی دیگر اهمیت سیاسی قریش و توجه بآل علی و عنایت به قبایل قدیمی عرب دست‌بدست هم داده سیستمی مشخص در انساب بوجود آورد. از سوی دیگر چون پایه‌های حکومت امویان بر اساس تعصب قبیله‌ای بود عصیت را سلاحی برای خود قرار داده و بخاطر آن جنگها براه می‌انداختند ، و « هالیوی دلاویدا Halevy Dellavida میگوید : مسأله نزاریها و قبیله نزاریه فکرة سیاسی بود که در دوران امویان در نتیجه اختلافات حزبی پس از معرکه «مرج راهط» بوجود آمد و هیچگونه اساس و اصالت تاریخی بمعنا و مفهوم قبیله‌ای ندارد بهمین علل توجه امویان نسبت به انساب تقویت گردیده و در همین دوران بود که انساب بصورت علمی مستقل درآمد (۵۷) ، و چون حکومت بدست عباسیان افتاد شعویگیری پیداشد و درصدد برشمردن معایب عرب برآمدند و این علت نیز موجب گردید که قبایل عرب متقابلاً درصدد برشمردن مفاخر و امتیازات خود برآیند و نتیجه بقول احمد امین ، ثبت انساب شاخه‌ای از تاریخ گردید (۵۸).

۳ - عامل اجتماعی : قبلا یادآور شدیم که حیثیت اجتماعی

فرد بستگی به نسب او داشت. نسب یعنی تابعیت او، نسب در عرف عرب که دولتی نداشت، بمنزله دین و دولت او بود و نسب برای دولت بمنزله دین او بشمار میرفت. مرکزیت و صدارت در گرو نسب بود. و شاید یکی از مهمترین عوامل اجتماعی تدوین انساب آن بوده است که شجره انساب مورد تشکیک قرار گرفته و شبهه جعل و تزویر در انساب ایجاد شده بود. لذا مردم چنین احساس کردند که شاید تدوین انساب و اعلان آن در تخفیف تشکیکها مؤثر افتد، زیرا تشکیک در انساب و تضعیف آن مساوی با متزلزل ساختن هستی و موجودیت اجتماعی و سیاسی آن قوم بود. عمر ب مردم میگفت: «ایها الناس ایاکم وتعلم- الانساب والطنن فیها» (۹۰) زیرا طعن در نسب قوم و قبیله ای بمنزله طعن در حیثیت و موجودیت اجتماعی آن قوم و ملت بود.

ع - عامل اقتصادی که اغلب مورخین اسلامی به این جنبه بیشتر توجه داشته اند بدین قرار بوده است: گویند عمر خلیفه دوم برای تنظیم دیوان عطا دستور داد که ضمن رعایت اهمیت نسب، قبایل عرب را در دیوان مربوط ضبط و ثبت نمایند و دستور داد که عرب را بردودسته کنند عدنان و قحطان و چون رسالت در عدنان بود پس بر قحطان مقدم گردانید و عدنان چون جامع ربیعه و مضر است، مضر را بر ربیعه که رسالت در میان آنانست مقدم داشت و در بین مضر که جامع قریش و غیر قریش است، قریش را مقدم نمود (چون رسالت در میان آنان بود) و قریش چون جامع هاشم و غیر هاشم بود هاشم را (بعلت وجود رسالت در آن خاندان) بر همه مقدم داشت سپس ابوبکر و قوم وی و عمر و قوم او را بدنبال ایشان نوشتند. بنابراین قطب و مرکز، هاشم و اساس آن رعایت الاقرب فالاقرب به رسول (ص) بوده است. و این امر که گویا در سال ۱۰ یا ۲ هجرت صورت گرفته بمنظور تقسیم غنائم و بعد برای

جیره سربازان و همچنین برای اسکان قبائل در شهرهای مفتوحه یا در امصار بوده است.

و مؤرخان برآنند که عمر چون عراق و شام را فتح نمود و خراج بگرفت خواست مسلمانان را عطایی مقرر دارد و به اشاره ولید بن هشام بن مغیره به عقیل بن ابی طالب (متوفی ۵ هجری) و مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم (متوفی ۹۵ ه) دستور داد که نام مردمان را بر حسب منزلت ایشان ثبت نمایند و ایشان چنان کردند (۶۰). گرچه از این جدول اثری نمانده است اما اصول آن دستورالعمل نساین بوده است.

۵ - عامل اداری : چون در زمان خلیفه دوم فتوحات اسلامی توسعه یافت نیاز به تنظیمات و تشکیلات خاص اداری احساس میشد خلیفه بتقلید از یونانیان و ایرانیان دیوانی بیاراست و هنگامیکه ولید ابن هشام بن مغیره از شام برگشت به عمر گفت که در آنجا پادشاهان را دیدم که دیوانی داشتند و سپاهی و تو نیز دیوانی بیارای و سپاهی ساز کن آنگاه عمر عقیل را خواند... (۶۱). روایت دیگری از ابوهریره است که گوید: از بحرین نزد عمر آمدم و... دینار همراه داشتم. ابوهریره به عمر گفت که اعاجم را دیدم که دیوانی داشتند که براساس آن عطا و مقرری مردم را بدهند، پس عمر دیوان را بیاراست (۶۳). پس از بررسی نظریات مهم علمای اسلامی درباره منشأ پیدایش انساب و بیان علل آن اینک بذکر نظریات و آراء مستشرقین و مناقشه آن آراء میپردازیم :

نظریات مستشرقین درباره انساب عرب :

میتوان آن دسته از مستشرقین را که متعرض انساب عرب شده اند بسه گروه تقسیم کرد.

گروه اول : این گروه اصولاً درصدد اثبات و یانفی انساب

برنیامده‌اند و صحت و سقم این مسأله را بعهده دانشمندان انساب گذاشته‌اند و میتوان از این گروه مستشرق انگلیسی ژرژ سیل (Sale) (۱۶۹۷-۱۷۳۶ م) در مقدمه ترجمه قرآن به انگلیسی و نویسنده امریکائی اروینگک واشینگتن (۱۷۸۳-۱۷۵۹ م) در کتاب «زندگی محمد (ص) و خلفای او» را نام برد.

گروه دوم: این گروه بدون اظهار نظرهای تند وحاد درصحت سلسله انساب بادیده تردید مینگرند و این نکته را خاطر نشان میسازند که درمورد بررسی تاریخ وادب عرب بایستی کتب انساب مورد بررسی قرارگیرد و نظریات دانشمندان این فن را تعقیب نمود ازاینده است هوار Clément Huart (۱۸۵۴-۱۹۲۶ م) در «تاریخ عرب». او میگوید: «بررسی انساب قبایل عدنان و قحطان برای کسانیکه بخواهند روابط نسبی واقعی و یا مشکوک میان قبائل را در قرن ششم میلادی دریابند امری ضروری است و مردم جزیره العرب خود بخوبی میدانستند، اما کنی که بعنوان مسکن اصلی قبائل در داستانها قلمداد شده افسانه‌ای بیش نیست.» همچنین مستشرق انگلیسی نیکلسن (Nicholson) (۱۸۶۸ - ۱۹۴۵ م) در کتاب «تاریخ ادبیات عرب» میگوید (۶۳):

تردیدی نیست که سلسله انساب تاحدودی خیالی وجعلی است زیرا در جاهلیت علم انساب وجود نداشته است و بر فرض که وجود داشته باشد مبتنی بر اصول علمی و صحیحی نبوده و اخبار انساب که در اختیار محققین نخستین قرار داشت علاوه بر اینکه اندک و مشوش است از تأثیر عوامل سیاسی و دینی در امان نبوده است و اعراب پس از آشنائی با قرآن و اسفار تاریخی تورات درصدد برآمدند که سلسله نسبی که بجداعلی منتهی میشود برای خود ترتیب دهند.» آنگاه نیکلسن بنقل از نولدکه گوید: «ما نمی‌توانیم سلسله انسابی که از عدنان آغاز میشود همانند یک واقیعت تاریخی بپذیریم حتی اگر قسمت مهمی

از آن در اذهان مردم صدر اسلام محفوظ مانده و با شواهدی از اشعار جاهلی تأیید شده باشد.»

نیکلسن میافزاید: «ادعای اینکه هر قبیله‌ای از یک جد معین منشعب شده با نتیجه تتبعاتی که دانشمندان جدید بدان رسیده‌اند تناقض دارد، و محتملاً بسیاری از اسمائیکه در سلسله انساب و قبایل آمده نام حلفهای محلی بوده است مانند «معد» که اشاره به گروه مختلفی از قبایل متحالف می‌باشد. بهر حال انتقاد از پدیده انساب از ارزش و اهمیت آن نمی‌کاهد چون مسأله شجره انساب کیفیت و چگونگی تعقل و بینش عرب را بما ارائه می‌دهد و از چنین کیفیتی است که گاه افسانه بصورت یک پدیده و حقیقت تاریخی جلوه گر میشود (۶۴)». اما، دلاویدا (متولد ۱۸۸۶ م) Halévy Dellavida چنین می‌گوید:

«همانگونه که تشکیک بیش از حد در باب انساب عرب و کشیدن خط بطلان بر تمام آنها امری دور از تحقق است بایستی در پذیرفتن آنچه که درباره پدران قبائل گفته میشود محتاط باشیم.» نیز میافزاید: «کلیه مطالبی که پیرامون مهاجرت قبایل عرب بشمال جزیره العرب گفته شده و نیز آنچه درباره انتساب این قبایل به یمن نقل شده از مجعولات نساین است» (۶۵). مستشرق آلمانی، تئودور نولدکه T. Nöldeke (۱۸۳۷ - ۱۹۳۱ م) در کتاب «زندگانی محمد» از نخستین کسانی بود که درباره اظهارات نساین و انساب عمومی عرب تشکیک کرد و نیز نخستین مستشرقی بود که تأثیر قبائل یمنی را در جعل انساب خاطر نشان نمود. نولدکه، معتقد است که وحدت قبائل در نسب واحدی نمیتواند جز تصویری از تحالف چند قبیله در تحت فرمان یک رهبر باشد (۶۶). قریب بهمین رأی را «الویس موسل» درباره انساب قحطان شمالی به یمن اظهار کرده است او میگوید: «این قبایل

اصولا یمنی نبوده ولی چون قبل از اسلام انتساب به یمن از افتخارات بشمار میآمده است عده‌ای از قبایل خود را بدانجا منسوب کرده‌اند» (۶۷).

گروه سوم: کسانی را که میتوان از این گروه نام برد مستشرق اسکاتلندی روبرتسن اسمیت (۱۸۴۶ - ۱۸۹۴ م) Robertson Smith در کتاب «خویشاوندی و ازدواج در نزد اعراب قدیم، پرستش- حیوانات در قبایل منسوب بدانها» و کتاب «ادیان قدیم» و همچنین مستشرق انگلیسی دیوید ساموئل مارگلیوث (۱۸۵۸ - ۱۹۴۰ م) D. S. Margoliouth در کتاب «زندگانی محمد و ظهور اسلام» می‌باشند. این دانشمند در باب انساب عرب سخت تحت تأثیر آراء روبرتسن اسمیت قرار گرفته میگوید: «تورات در نهضت فکری علماء انساب نقش مهمی داشته است و علمای انساب پایهٔ تبعات خود را بر سلسلهٔ انساب تورات قرار داده‌اند و از همان شیوه پیروی کرده‌اند و معلوماتی که از تورات اقتباس شده اساس تبعات نسابین می‌باشد.» مارگلیوث، در نامه‌ای که پیرامون همین مسأله برای جرجی زیدان نوشته و جرجی زیدان آنرا در صدر رساله‌ای که در باب انساب عرب نگاشته ترجمه نموده است چنین میگوید: «میان عقاید جنابعالی [جرجی زیدان] و میان آراء مستشرقین در باب انساب عرب شکاف عظیمی است و هرگاه بر نظریاتی که در کتاب «انساب و ازدواج در میان عرب جاهلی» تألیف روبرتسن اسمیت آمده است مطلع شوید درمی‌یابید که میان قول مشهور در نزد ما و شما اختلاف شدیدی وجود دارد و دربارهٔ نظریهٔ «بیگانه شوهری» که چندین کتاب پیرامون آن نوشته شده نظریهٔ محققان بر آنست که در سیستم خانوادگی قدیم، پدر شخصی وجود نداشته است بلکه مادری که دارای شوهرهای متعددی بوده ریاست خانواده را عهده‌دار میشده است و مسألهٔ انتساب به پدر اندکی بعد از ظهور اسلام توسط اعراب بوجود آمد و کلیهٔ انساب عرب مجعول و کذب

است و اسمهای قبائل عرب برخلاف آنچه که ادعا میکنند نامهایی عاری از واقعیت تاریخی است و بیشتر این اسمها شبیه به «توتم» قبائل وحشی است که آثار آن در زندگانی عرب جاهلی بخوبی آشکار میباشد» (۶۸). از ایندسته افراطی میتوان ج. ویلکن، شرقشناس معروف را نام برد. وی پس از اطلاع بر آراء روبرتسن اسمیت کتابی پیرامون «مادر سالاری» در میان عرب تألیف نمود و از جهاتی با نظریات اسمیت موافقت و از جهات دیگر با او اختلاف عقیده پیدا کرد. ویلکن معتقد است که مادر سالاری در میان عرب قبل از اسلام رایج بوده است و انساب عرب را از مجعولات بعد از اسلام کلبی و امثال وی میداند. (۶۹) خلاصه نظریات این گروه آنستکه علمای انساب نسبه‌های واقعی خانوادگی را - بر فرض صحت آن - با مطالبی که ساخته و پرداخته مخیله آنان بوده است در آمیخته‌اند که در نتیجه تشخیص حقایق از اکاذیب بسیار دشوار شده است. البته میتوان پذیرفت که هر انسانی به فصیله و یا عشیره‌ای منسوب باشد و نیز قابل قبول است که عشیره شاخه‌ای از قبیله است اما اینکه این شجره‌ها، نسب قبیله را به مؤسس اولیه آن برساند قابل قبول نیست و نظریه نساین مبنی بر اینکه نسب هر قبیله‌ای از قبایل عرب منتهی یکی از اجداد میگردد معقول نیست زیرا علاوه بر شواهدی که مبنی بر مجعول بودن نسبه‌ها در دست است، نظریه نساین در مقابل نظریات جدیدیکه تحت عنوان «توتمیسم» یا «توتم پرستی» و «بیگانه همسری» اظهار شده است سست مینماید. این بود فشرده‌ای از آراء و نظریاتی که از جانب خاورشناسان در باب انساب مطرح گردیده و ما هم اکنون به بیان و مناقشه نظریه روبرتسن اسمیت که رهبری مستشرقان افراطی را عهده‌دار است میپردازیم.

نظریه اسمیت :

وجود اسمهای حیوانات، گیاهان، جماد، اجرام فلکی در میان

نامهای قبایل عرب مانند: بنی ارقم، اسد، اوس، بکر، بدن، بهته، ثعلب، ثعلبه، ثور، جحش، جراد، جعدة، جعل، جندل، حداد، حمامة، حمیر، حنش، حنظلة، خندف، دول، دب، ذئب، سید، سرحان، صخر، ضب، ضرغام، طلحة، ظبیان، عفرس، عقاب، عنزة، غبر، غراب، غنم، فهد، قراد، قرد، قریش، قنفذ، کلب، کلیب، کوكب، نمر، نعامة، وبرة، هوزن، ویربوع و امثال آن (۷۰) - روبرتسن اسمیت را برآن داشت که این نامها را مظهری از مظاهر توتیمسم عرب جاهلی دانسته و نظریاتی که درباره قبایل وحشی ابداء شده است بر قبایل عرب تطبیق دهد. همچنین اسمیت معتقد است که وجود کلماتی از قبیل: بطن، فخذ، صلب، ظهر، دم و رحم (که همه رابطه با جسم مادر دارند و در تسلسل انساب قبائل عرب آمده است) دلیل بر وجود مرحله «مادر سالاری» و یا «بیگانه همسری» در میان عرب (مانند سایر قبائل وحشی) می باشد. آنچه که این مدعا را بنا بر اعتقاد اسمیت مدلل میسازد نامهای مؤنثی است که پاره ای از قبائل بدان موسومند مانند: مدرکه، طابخه، خندف، ظاعنة، قیلة، جدیلة، مرة، و عطیة و ... و بدین ترتیب اسمیت در صدد برآمده است که میان نظریه توتیم پرستی و بیگانه همسری* قبایل وحشی استرالیا و آمریکا و آفریقا و میان

* توتیم (Totem) کلمه ایست که از زبان یکی از اقوام ابتدائی آمریکای شمالی بنام آنگونکین (Algonkine) که نخستین بار یک نفر بومی بنام Long آنرا در کتابی که سال ۱۷۹۱م در لندن منتشر ساخت گرفته شده است در بیان توتیمسم چنین تعریف کرده اند:

در مذهب آبیسمشی، مادی و معمولاً حیوان است که شخص با احترام فوق العاده بدان میگرد و رابطه نزدیک و خاصی بین خود و آن قائل است. و تعریف امیل دورکهایم (Emile Durkheim) ۱۸۵۸-۱۹۱۷م توتیم قبل از هر چیز یک نام و یک علامت بود و در عین حال که نشان مشخص جمعی است که دارای صبغه دینی میباشد و جزو مقاسات شمرده میشود، و بتوعی از موجودات و یا اشیاء که اعضاء طایفه آنرا مقدس میدانند و جد خویش تصور میکنند اطلاق میشود. و بنا بر گفته فلیسین شاله: توتیم شعاری است که از علائم نسب یکدسته بشمار میرود که گاهی آنرا روی سپر یا زمین یا چادر و یا منزل رسم میکنند و اعضای طایفه سعی میکنند که مظهر خارجی خود را بصورت توتیم خود

روش قبائل عرب در تسمیه به حیوانات و... انتساب به مادر مطابقتی
 بنماید. اسمیت معتقد است که انتساب عرب به اسماعیل، قحطان و
 تسلسل قبائل بشکل معروف آن از ساخته های نساین عرب است و عمر

درآوردند. مردم شناسان توتهمها را به انواعی تقسیم میکنند و ستداولترین این انواع توتهمهای قبیله ایست
 که غالباً بصورت حیوان است مانند کاکتورو، گاویش، عقاب، باز و طوطی و گاهی نباتات مانند
 درخت چای و حشرات و بندرت از اشیاء مانند باران، دریا و ستارگان. اعضای یک طایفه خود را
 وابسته بنوعی از حیوان ویا گیاه دانسته و نام آنها نیز بر خود میگذارند، و انسان خیال میکند که
 در عین اینکه یک انسان بمفهوم عادی کلمه است یک حیوان ویا گیاهی از نوع توتهم نیز میباشد
 و یکی بودن نام را به یکی بودن ماهیت تعبیر مینماید. افراد یک توتهم نباید آنها بخورند یا بکشند
 ویا لمس کنند و از آن بنام واقعیسم اسم ببرند. بعضی توتهم را حامی و نگهبان خود میدانند.
 بعضی از قبایل توتهمهای جنسی دارند یعنی افراد ذکور همه یک توتهم و افراد اناث نیز همه دارای
 یک توتهم هستند. نخستین مطالعات علمی روی سیستم توتمی و نهادها و اعتقادات مربوط به آنها
 توسط اروپائیان قرن نوزدهم در میان سرخ پوستان آمریکای شمالی بعمل آمد. عدهای دیگر از
 محققین با بسط تحقیقات خود در نواحی و مناطق مختلف در اواسط قرن ۱۹ بوجود معتقدات توتمی
 در میان اقوام ابتدائی استرالیا نیز پی بردند. بر اثر مطالعات و بررسیهای محققینی مانند بالدوین اسپنسر
 Baldwin Spencer، گیلن Gillen، استرهلو C. Strchlow، در جوامع ابتدائی مخصوصاً در میان قبایل
 استرالیای مرکزی اغلب دانشمندان معتقد شدند که استرالیا سرزمینی است که در آنجا آئین توتمی
 بصورت ابتدائیش محفوظ مانده است و بموازات شناسائی کامل نهادها و معتقدات توتمی این فکر بشدت
 تقویت گردید که توتمیسم در تاریخ بشریت نقش بزرگی را ایفا نموده است. تحقیقات و استنتاجها
 ادامه یافت و علاوه بر جمس ژرژ فریزر Frazer که مدارک زیادی روی معتقدات توتمی فراهم آورد
 محققین دیگری مانند ماک لئان Mac Lennan (متوفی ۱۸۸۱ م)، روبرتسن اسمیت Robertson Smith
 نزدیکی و ارتباط آئین توتمی و مذاهب عهد قدیم را نشان دادند. بویتزمدورکیم دانشمند فرانسوی
 در اواخر قرن نوزدهم میلادی در کتاب اشکال ساده زندگانی دینی به تبیینی از معتقدات توتمی
 میپردازد که با عقیده کلی وی درباره مذهب که مشخص اساسی آن تمیز بین مقدس و ناپاک است مربوط
 میباشد در باب منشأ توتهم پرستی عقاید مختلفی اظهار شده و مورد انتقاد دانشمندان قرار گرفته و بزرگترین
 نظر انتقادی که درباره جهانی بودن توتمیسم اظهار گردیده از طرف (موز Muse) جامعه شناس فرانسوی
 است که در سال ۱۹۰۰ خاطر نشان میسازد که جهانی بودن توتمیسم بدرجه ثبوت نرسیده است. رجوع
 شود به تاریخ تمدن، مشرق زمین، گاهواره تمدن ج ۱ ص ۹۶-۹۵ ترجمه فارسی تألیف ویل دورانت

R. Smith: Kinship and Marriage in Early Arabia;

Encyclopaedia of Religion and Ethics;

جامعه شناسی دکتر مهدوی چاپ سوم دانشگاه تهران ص ۵۳ بعد و تاریخ تمدن جرجی زیدان ذیل
 ج سوم و تاریخ مختصر ادیان بزرگ تألیف فلیسین شاله ترجمه فارسی دکتر منوچهر خدایار محیی چاپ
 دانشگاه تهران و تاریخ ادیان دکتر علی اکبر ترابی چاپ دوم صفحه ۸۹ بعد و المفصل فی تاریخ العرب
 دکتر جواد علی جلد ۱ صفحه ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱ و معاضرات فی تاریخ العرب ج ۱ صفحه ۱۱۲،
 ۱۱۳ تألیف دکتر احمد صالح العلی، چاپ بغداد.

این شجره‌نامه‌ها از حدود قرن اول هجری تجاوز نمیکنند و این سلسله نسبها بمنظور مقاصد خاصی بوده که بر اساس دیوان عطا و بدستور عمر خلیفه دوم ساخته و پرداخته شده است.

روبرتسن اسمیت بمنظور اثبات توت‌پرستی در میان قبائل عرب نخست به اثبات مادر سالاری یا بیگانه همسری * پرداخته است.

وی برای اثبات مدعای خود دلایلی آورده است که مهمترین آنها را یک بیک می‌آوریم و بنکات حساسی که در آن آمده است باختصار می‌پردازیم و آنها را مورد مناقشه قرار میدهیم :

ادله اسمیت بر « مادر سالاری »

دلیل اول : بعضی از قبائل عرب خود را به مادر منسوب مینمودند از قبیل بنی خندف (فرزندان الیاس بن مضر) و بنی ظاعنه (فرزندان ثعلبه بن مراد بن اد) و غیره...

جواب : البته مسلم است که چنین انتسابی در میان افراد و بطون و عشایر و قبایل عرب موجود بوده است ولیکن این انتساب هرگز نمی‌تواند دلیل بر مدعای اسمیت باشد بدلائل زیر :

الف : انتساب بمادر بعلت موقع و شهرت اجتماعی مادر بوده

* یعنی افراد قبیله بجای آنکه خود را به پدران منسوب کنند بمادران منسوب مینمودند. و نظریه مادر سالاری از مطالبی است که در اواسط قرن نوزدهم در اروپا پیداشد و نخستین کسی که باین موضوع توجه یافت دانشمند آلمانی بنام باخ اوئن (۱۸۱۵-۱۸۸۷ م) Johann Jakob Bachofen و ج. آ. ویلکن (الامومه عند العرب ترجمه بندلی صلیبا الجوزی ، قازان ، ۱۹۰۲) و مکنانان انگلیسی است. این دانشمند ریشه تشکیلات اولیه خانوادگی را در توتیمس می‌بیند و آنرا بایگانه همسری (Exogamie) زناشوئی بایگانه یا ازدواج افراد طایفه‌های مختلف که دارای توتیم متفاوت اند مربوط میکند او کمی تعداد دختران و افزایش تعداد مردان را دلیل بر تعدد ازدواج و اکتفا به یک زن و در نتیجه نسب را منحصر بمادر پنداشته است و پیروان این نظریه میگویند که انتساب به پدر در زمان متأخر پیدا شده است.

جرجی زیدان تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۲۵۴ بعد ؛ جامعه شناسی دکتر مهدوی

است ، مانند « ایمن بن زید » برادر اسامة که معروف به « ایمن بن ام ایمن » گردید زیرا مادر وی که پرستار پیغمبر (ص) بود شهرت او از پدرش زید بیشتر بود و از این قبیل است شهرت محمدا مین خلیفه عباسی به « ابن زبیده » .

ب : هرگاه جدی در میگذشت و خانواده تحت تکفل جده در میآمد بنام جده خود معروف میشدند .

ج : بمنظور حقیقتی از دایه مرد را به دایه او نسبت میدادند مانند سعد بن زید قضاغه که چون زنی بنام هذیم او را شیرداد به « سعد هذیم » معروف گشت و آنگاه نام پدر قبیله ای شد .

د : اگر مولودی از « امه » متولد میگردد و پدر نام خود را بفرزند نمیداد بنام مادرش خوانده میشد مانند عنترة بن شداد ، سلیک ابن سلیکه ، خفاف بن ندبه ، و غیره .

ه : اگر از طریق زنا ، ویا آمیزش زن با مردان متعدد ، پدر کودکی مجهول میبود به مادر منسوب میشد ، مانند ؛ زیاد بن سمیه ، که بعداً معاویه ویرا ملحق بخود کرد و او را زیاد بن ایبه خواندند و اگر معاویه او را بخود ملحق نمی ساخت اعقاب وی به زیاد بن سمیه معروف میشدند (۷۱) و آنگاه شاید « اسمیت » وی را یکی از مظاهر توتم پرستی می پنداشت .
دلیل دوم : تأیث اسماء قبائل عرب ، بدین معنی که عرب میگوید جاءت مضر ، سبطت قیس و هرگز نمی گوید ، جاء مضر وسطا قیس (بصورت مذکر) (۷۲) .

جواب : این استدلال نیز مانند دلیل اول درست نیست زیرا همانطور که عرب جاءت مضر میگوید ، جاء مضر نیز گوید و اساس تأیث فعل بر مبنای تقدیر کلمه « قبيلة » میباشد همانطور که در نام شهرها لفظ « مدینه » در تقدیر گرفته شود مانند « فتحت بغداد » علاوه

براین اسماء قبایل از دسته اسمهای مؤنث غیرحقیقی میباشند و درچنین اسمهایی تذکیر و تأنیث فعل هر دو جایز است.

دلیل سوم: تعبیر ازقرابت و خویشاوندی در میان عرب به کلمه « بطن » دلیل بر اتکاء عرب برقرابت مادری بوده است (۷۳).

جواب: اطلاق « بطن » بریکی ازشاخه های قبیله باعتبار آنست که عرب انساب خودرا برشش طبقه تقسیم کرده آنرا بشکل پیکره انسان در ذهن خود مجسم ساخته است.

شعب بمنزله سر از بدن و قبیله یا قبائل قطعات مختلف سرورگها است. عماره، بمعنی سینه و بطن بعدازسینه و فخذ (ران) بعد از بطن و فسیله که بمعنای قطعه ای از گوشت ران است در مرحله اخیر قرارداد شده بنا براین، اطلاق بطن برقبیله یا بعضی از آن ارتباطی با موضوع مدعای اسمیت ندارد بلکه مجرد تعبیر و تصویری است ذهنی از مراتب انساب عرب (۷۴).

دلیل چهارم: اشتقاق لفظ «امه» از «ام» بدینمعنی که چون اصل نساب بمادر برمیگشته لذا امه که بمعنای ملت و جماعت است از همین کلمه گرفته شده است خصوصاً که «ام» درعبری بمعنای جماعت و قبیله میباشد (۷۵).

جواب: دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه «امه» چنین می نویسد: «امه واژه ایست که در قرآن کریم بمعنای ملت و یا جماعت بکاررفته و کلمه ایست دخیل از زبان عبری «اما» یا از آرامی «امیثا» بنابراین نمیتواند این کلمه از واژه «ام» بمعنای مادر مشتق شده باشد و رابطه ای بامعانی دیگر امه مانند «مقداری از زمان» * ویا «نسل» ندارد *

* سوره هود آیه ۸ ، سوره یوسف آیه ۴۵ * سوره الزخرف آیه ۲۳ به بعد.

دلیل پنجم : اسمیت میگوید : کلمه « خال » در زبان عرب اختصاص به برادر مادر تنها ندارد بلکه شامل تمام افراد ذکور از خانواده مادر میباشد . همچنین واژه «عم» این کلمه بمعنای ملت است و این معنی هم اکنون در زبان عبری متداول میباشد بنابراین در میان عرب خانواده بمعنای خاص آن وجود نداشته است و فرزندان بر اساس توتیسم و مادر سالاری منتسب به جماعت و یا قبیله بوده اند . (۷۶).

جواب : اولاً در تمام فرهنگهای عربی و کتب فقه اللغة که در دست است تصریح دارند که خال برادر مادر است و عم برادر پدر است و لسان العرب در ذیل ماده «خیل» گوید : «والخال الرجل السمع تشبیهاً بالخال و هو السحاب الماطر» و در ذیل کلمه «خول» میگوید «والخال ما توسمت فیه الخیر» و ابداً مطلبی که مدعای اسمیت را برساند در این فرهنگها نیامده است و اما لفظ «عم» در کلیه فرهنگها تصریح شده است که بمعنای برادر پدر است .

العم اخوالاب . (لسان العرب ، الصحاح ، اقرب الموارد) . کل من جمع ابانک و اباه صلب او بطن (اقرب الموارد) . الجماعة الکثیرة (اقرب الموارد) . و چنین ادعائی از اسمیت بسیار تعجب آور است .

دلیل ششم : اسمیت و ویلکن معتقدند که ازدواج موقت که در اسلام بنام ازواج متعه یا منقطع نامیده شده است این نوع ازدواج هنگام ظهور اسلام در میان عرب شایع بوده و چنان بوده است که زنان قبیله بدون هیچ قید و شرطی برای مردان قبیله مباح بوده اند . و بدینوسیله اسمیت میخواهد «بیگانه همسری» را در میان عرب بشود برساند .

جواب : اگر منظور اسمیت از ازدواج موقت همان است که فعلاً در اسلام متعه خوانده میشود باید گفت که این نوع ازدواج

بدان معنی که تمام زنان قبیله برای مردان قبیله مباح باشند نبوده و هیچگونه ارتباطی با ازدواج اشتراکی و بیگانه همسری ندارد (۷۷). بنا براین همان اندازه که ادله روبرتسن اسمیت در اثبات بیگانه همسری در میان عرب سست بنظر آمد ادله او درباره اثبات توتیم پرستی قبائل عرب نیز بنیان متینی ندارد. بدلائل زیر:

۱ - نظریه توتیمسم جهانی که روبرتسن اسمیت مبنای توتیم پرستی عرب را بر آن استوار کرده است مورد قبول و تصدیق کلیه دانشمندان قرار نگرفته است و از ناحیه برخی از محققان اروپائی مورد انتقاد شدید قرار گرفته و بعبارت دیگر چون صغری و کبری قضیه غیر مسلم و مخدوش است بالتبع نتیجه آن قضیه نیز درست نمی باشد.

۲ - درباره اسماء قبائل عرب تا بحال تحقیق دقیقی نشده است و هنوز معلوم نیست که مفهوم واقعی این نامها چه بوده است؟ آیا حقیقه^۲ اطلاق نامهای قبائل جنبه توتیمسم داشته و یا آنکه امری تصادفی وبدون هیچ علتی بوده است؟

۳ - مقایسه توحش قبائل استرالیائی و سیاهپوستان افریقا و سرخ پوستان آمریکائی با اعراب، مقایسه نامعقول و غیر منطقی بنظر میآید بدلیل اینکه منطقه جزیره العرب از جهت اینکه دارای آثار تمدن است منطقه ای نسبتاً غنی محسوب میشود و آثار باستانی که در یمن و حضرموت و سایر اماکن بدست آمده است برهانی بر عدم توحش مردم جزیره العرب و در نتیجه ناقض مقایسه روبرتسن اسمیت است (۷۸).

۴ - اولاً روبرتسن اسمیت معتقد است که محل سکونت اصلی ملل سامی جزیره العرب بوده است. ثانیاً میان اسماء قبائل عرب و میان اسماء قبائل دیگر ملل سامی تشابه و تطابق زیادی وجود دارد. ثالثاً عبریها و آرامیها و عربها همه از نژاد سامی هستند و اگر توتیم

پرستی در میان عرب وجود داشته باشد بایستی در میان تمام ملل سامی بوده باشد حال آنکه اسمیت نسبت به توتم پرستی عبریها و آرامیها سکوت اختیار نموده و باثبات توتمیسم عرب پرداخته است (۷۹).

ه - در قسمت تشریح نظریه اسمیت و توتم پرستی عرب یادآور شدیم که یکی از ادله اسمیت برای مدعا وجود نام حیوانات و غیره در میان قبایل عرب است و اسمیت معتقد است که اطلاق اینگونه اسمها عبث و بدون منظور نبوده است. در رد این مدعا نخست باید متذکر شویم که سی فقره‌ای که اسمیت در جدول خود آورده است بیشتر آنها نام حیوانات است تا نام اشیاء دیگر و جدولی که اسمیت جمع‌آوری کرده بقرار زیر است:

بنی اسد ، بنی بدن ، بنی بکر ، بنی بهشته ، بنی ثعلب ، بنی ثور ،
 بنی جحش ، بنی جراد ، بنی جعدة ، بنی جعل ، بنی حداء ، بنی حمامة ،
 بنی حنس ، بنی دویل ، بنی دب ، بنی ذئب ، بنی ضب ، بنی ضبعة ،
 بنی عضل ، بنی عنز ، بنی غراب ، بنی فهد ، بنی قرد ، بنی قنفذ ، بنی قهد ،
 بنی کلب ، بنی نعامة ، بنی نمر ، بنی ویر ، بنی هوزن و بنی یربوع (۸۰).
 در اینجا از اسمیت میپرسیم که آیا تمام قبایل عرب اینانند؟ طبیعتاً
 جواب منفی خواهد بود زیرا نامهای قبایل عرب از هزار تجاوز میکنند
 پس اگر اساس تسمیه قبائل بر مبنای توتمیسم میبود بایستی نام و تعداد
 قبائل توتم پرست از نظر تعداد بر سایر نامها ارجح و بیشتر باشد و حال
 آنکه چنین نیست.

علاوه بر این ، تعدادی از نام حیوانات که در جدول اسمیت آمده
 است معانی دیگری جز معنای حیوان نیز دارند و اسمیت فقط بمعنای حیوانی
 آنها تمسک جسته است. مثلاً ، بکر ، بمعنای : بچه شتر ، عذراء ، آغاز هر
 شیء ، ابر پر باران ، نخستین بار درخت مو ، و فرزند نخستین و غیره است. بدن

بمعنای بز نر کوهی ، تن ، مرد پیر ، زره کوتاه ، جبهه کوتاه و تنه جامه است . بهیئة : بمعنای گاو وحشی ، ولد الزنا . ثعلب ، بمعنای : روباه ، آبراهه ، منفذ آب باران ، سرنیزه ، و بیخ نهال خرما و غیره است . ثور ، بمعنای : گاوتر ، مهتر ، سپیدی بن ناخن ، دیوانگی و سرخی تا پایان شفق و غیره است (۸۱) و قس علی ذلک . ما از اسمیت سؤال میکنیم بچه دلیل اطلاق این نامها بر قبائل منحصرأ در معنای حیوانی آن بوده است و سایر معانی منظور نبوده است ؟ و چرا در اصدار حکمی کلی و عام باید با سماء شاذ و یا تصادفی تمسک نمود ؟ مگر نبایستی در دادن احکام کلی اعم و اغلب را در نظر گرفت ؟ آیا برای اصدار حکم نسبت به توتم پرستی عرب از میان صدها نام میتوان فقط به معدودی از اسماء که آنها معانی مشترک دارند استدلال کرد ؟ قطعاً پاسخ این سؤالات نیز منفی است .

بی مناسبت نیست در خاتمه این مقال خاطر نشان سازیم که توجه به غیر عادی بودن اسمهای قبائل عرب منحصر به اسمیت نبوده است بلکه نظر متقدمین نیز بدانها معطوف شده است و درباره وجه تسمیه اسماء قبائل کتابهایی نوشته شده است از جمله : ابن درید « کتاب - الاشتقاق » را پیرامون اصول و اشتقاق همین گونه نامها تألیف کرده است و کلام آندسته از مردم که این اسمها را عبث دانسته اند رد میکند ابن درید در مقدمه کتاب خود چنین میگوید :

« كان الاميون من العرب . . . لهم مذاهب في اسماء ابناهم و عبيدهم و اولادهم . فاستشنع قوم ، اما جهلا و اما تجاهلا ، تسميتهم كلباً و كليياً . . . فطعنوا من حيث لا يجب الطعن . . . و كان الذي هدانا على انشاء هذا الكتاب . . . »

آنگاه ابن درید تعدادی از نامهای قبائل عرب را که « اسمیت »

قسمتی از آنها را ثبت کرده است ذکر میکند و میگوید: اکثر این نامها بر وجه تصادف و یا تنال و یا ترس از موجودی بوده که نام او را بر خود مینهادند و گاه چنین بوده است که پدر نام فرزند خود را با اسم نخستین شیئی که هنگام خروج از خانه بدان مصادف میشده نامگذاری میکرده است (۸۲). علیهذا نتیجه اینکه از تمام مطالب گذشته میشود گرفت آنستکه شجره انساب عرب را نمیتوان بکلی پذیرفت و نه آنکه میتوان بر تمام آنها خط بطلان کشید بلکه بایستی در رد و یا قبول آن مطالعه بیشتری نمود تا شاید در آینده تحقیق بیشتری در زمینه نامهای قبائل بعمل آید و پرده از روی حقایق برداشته شود.

باورقی منابع و مآخذ بترتیب حروف شماره‌های متن مقاله :

1 - Robertson Smith.

Kinship and Marriage in Early Arabia of the Semites.

٢ - تاریخ آداب‌اللغة العربیة جرجی زیدان باهتمام دکتر

شوقی ضیف ج ١ ص ١٩٢-١٩١ ، دارالهلل . بیروت .

3 - Larousse du xxe Siécle ,Généalogie

Grand Laronsse

٤ - الموسوعة العربیة المیسرة تألیف « گروهی از دانشمندان »

زیر نظر محمد شفیق غربال . دارالقلم . مؤسسه فرانکلین . قاهره ١٩٦٥ .

٥ - ایران در زمان ساسانیان تألیف ، کریستنسن ، ترجمه مرحوم

رشید یاسمی صفحه ٣٣٩ چاپ سوم تهران ١٣٤٥ . ابن سینا .

٦ - رك : بماخذ قبل ص ٣٤١-٣٤٠ .

٧ - رك : بماخذ قبل ٣٤٧ .

٨ - فارسنامه ابن‌البلخی باهتمام نیکلسن ، کمبریج صفحه ٩٧ .

٩ - تهذیب‌اللغة ازهری (٢٨٢-٣٧٠ هـ) تاج‌العروس زبیدی ،

لسان‌العرب ابن‌منظور والانساب‌سمعی .

١٠ - النهایة فی غریب‌الحدیث ، ابن‌الاثیر ص ٣٢٩ مصر

١٩٦٣ .

١١ - مقدمه انگلیسی برانساب‌سمعی باهتمام مارگلیوت .

١٢ - مقدمه ابن‌خلدون ص ٢٣١ ببعده ، بیروت ، دارالکتاب ،

جمهره انساب‌العرب تألیف ابن‌حزم ص ٢ چاپ اول قاهره ، ١٩٤٨ .

١٣ - مقدمه ابن‌خلدون ص ٢٣١ ، بیروت ، ١٩٥٦ . العقد‌الفرد

تألیف محمد بن عبد ربه ج ٣ ص ٣١٢ چاپ لجنة‌التألیف والترجمة

والنشر ، ١٩٥٣ قاهره .

١٤ - رك بماخذ قبل ص ٢٣١ .

- ۱۵ - کشف الظنون ، حاجی خلیفه .
- ۱۶ - الانساب سمعانی، مقدمه ، چاپ حیدرآباد دکن ۱۹۶۲ .
- ۱۷ - سورة المؤمنون آیه ۱۰۱ .
- ۱۸ - سورة الفرقان آیه ۵۴ .
- ۱۹ - سورة الصافات آیه ۱۵۸ .
- ۲۰ - تفسیر التبیان شیخ طوسی ج ۷ ص ۳۹۵ چاپ نجف ، ۱۹۶۲ .
- تفسیر مجمع البیان طبرسی ج ۴ ص ۱۱۹ چاپ صیدا ، بیروت ۱۳۳۳ هـ و تفسیر
الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل جارالله
زمخشری ، ج ۲ ص ۳۷۰ حلبی ، مصر ، ۱۹۴۸ .
- ۲۱ - التبیان ج ۷ ص ۴۹۹ ، مجمع البیان جلد ۴ ص ۱۷۵ ،
کشاف زمخشری ج ۲ ص ۴۱۲ .
- ۲۲ - کشاف زمخشری ج ۲ ص ۳۷۰ .
- ۲۳ - انساب سمعانی ج ۱ ص ۱ ببعده باهتمام مارگلیوٹ .
- ۲۴ - جمهرة انساب العرب ص ۲ ونهاية الارب في انساب العرب
قلقشندی ص ۸-۱ قاهره ۱۹۵۹ م .
- ۲۵ - رك : به مأخذ قبل ص ۲ .
- ۲۶ - رك : بمأخذ قبل ص ۳ .
- ۲۷ - رك : به مأخذ قبل ص ۳ .
- ۲۸ - رك : بمأخذ قبل ص ۴ .
- ۲۹ - رك : به مأخذ قبل ص ۵ .
- ۳۰ - فتوح البلدان بلاذری ، باب عطاء ، ص ۴۵۴ ، ۴۵۳ ،
قاهره ۱۹۰۱ م و ترجمه فارسی آن از : دکتر آذرنوش .
- ۳۱ - جمهرة انساب العرب ابن حزم ص ۴ .
- ۳۲ - لغتنامه دهخدا ، ذیل ماده قلقتشندی .

- ٣٣ - نهاية الارب في معرفة انساب العرب قلقشندی ص ٨-١٠ .
- ٣٤ - شرح تجريد علامه، باب حادی عشر و اعتقادات صدوق .
- ٣٥ - كفاية الاصول آخوند خراسانی ، بحث براءت ، وتقريرات
نائبی اثر مرحوم كاظمینی .
- ٣٦ - توضیح المسائل سيد محسن حكيم چاپ نجف .
- ٣٧ - قاموس كتاب مقدس ذیل ماده « بربری » والمفصل في
تاريخ العرب تأليف دكتور جواد علي ج ١ (ص ٤٤٧ بيروت ١٩٦٨
چاپ اول .
- ٣٨ - علم التاريخ عند المسلمين تأليف فرانز روزنتال (متولد
١٩١٤ برلين) ص ١٣٧-١٣٦ ترجمه عربي دكتور احمد صالح العلي ،
مؤسسه فرانكلين ١٩٦٣ بغداد)
- History of Muslim Historiography, by Franz Rosenthal
- ٣٩ - مقدمة ابن خلدون ص ٢٢٨ .
- ٤٠ - تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٤-٣ ، بولاق .
- ٤١ - المفصل جواد علي ج ١ ص ٤٦٦ ، بيروت . دارالعلم
١٩٦٨ م .
- ٤٢ - رك ، به مأخذ قبل ج ١ ص ٥١٤-٥١٥ و ج ٤ ص
٣١٣ .
- Ignaz Goldzihr, Muslim studies. p 40.
- ٤٣ - تاج العروس مرتضى زبيدي ، ماده «تنخ» و«فارس»
و نیز رك : بمأخذ قبل ج ١ ص ٥١٤ ، ٥١٥ و ج ٤ ص ٣٤٠ و ٣٧٤
٣١٦٩ .
- ٤٤ - تاج العروس ذیل ماده « ن ق ل »
- ٤٥ - تاريخ ادبيات عرب تأليف بلاشر (ترجمه عربي)
Abraham Gilani ص ٢٥ ، Blachère(R.) : Histoire de la littérature arabe.

P.9.87 ومحاضرات فی تاریخ العرب، دکتر صالح العلی ج (ص ١٠٠) المعارف بغداد ١٩٥٥ .

٤٦ - کتاب مقدس ، سفر تکوین ، تاریخ ادبیات عرب ، بلاشر (فرانسه) ص ١٧٨ و ١٧٩ و المفصل جواد علی ج (ص ٥٢٨ ، ٤٦٧ ، ٤٦٠ و ج ٤ ص ٣١٦ .

٤٧ - الطبقات الكبرى ، تألیف محمد بن سعد «کاتب واقدی» (متوفی ٢٣٠ هـ) ج ١ ص ٤٣ ، به بعد ، ٥٧ ، ١٩ ، ٢٩ . تاریخ طبری ج ١ ص ٤ ، ٤٩ ، ٣٦ و چاپ اروپا .

٤٨ - کتاب مقدس ، سفر تکوین اصحاح ١٠ آیه ٢ ، ٢٥ و تاریخ طبری ج ١ ص ١ به بعد در انساب .

٤٩ - کتاب الاکلیل ، تألیف احمد بن یعقوب همدانی ج ١ ص ٣١ باهتمام محمد بن علی الاکوع الحوالی ، قاهره ١٩٦٣ ، و نیز رجوع به المعارف ابن قتیبہ ٢١٣ م - ٢٧٦ هـ ص ١٤ ، ١٥ ، ١٩ ، ٢٠ ، ٢١ ، ٢٣ ، ٢٤ ، ٢٥ ، ٢٦ ، ٤١ ، چاپ دارالکتب ، ١٩٦٠ .

٥٠ - تفسیر طبری (ابوجعفر محمد بن جریر طبری) ج ٢ ص ٢٧٠ دارالمعارف قاهره ذیل آیه : فویل للذین یکتبون الكتاب بايديهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمناً قليلاً (البقره ٧٩) :

كان رجل من اهل تدمر یكنی ابایعقوب من مسلمة بنی اسرائیل قد قرأ من كتبهم و علم علمهم فذکران « بورخ بن فاریا » کاتب ارمیا اثبت نسب « معدین عدنان » عنده و وضعه فی کتبه وانه معروف عند احبار اهل الكتاب و علمائهم . مثبت فی اسفارهم وهو مقارب لهذه الاسماء ولعل خلاف ما بینهم من قبل اللغة لان هذا الاسماء ترجمت من العربية و هذا الاختلاف فی نسبته يدل علی انه لم یحفظ و انما كان اخذ ذلك من اهل الكتاب و ترجموه لهم فاختلفوا فيه . الطبقات الكبرى محمد بن سعد کاتب الواقدی ج ١ ص ٢٨-٢٩ و باهتمام زخاو . لیدن .

- ٥١ - تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٥ بولاق .
- ٥٢ - المفصل جواد علي ج ١ ص ٣٧٩ ، ٣٧٧ والفهرست ابن النديم ١٣١ .
- ٥٣ - تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٧ ، ٦ ، ٥ ، التنبيه والاشراف بسعودي ص ٩٦ ، ٩٥ - ٧١ - ٧٠ بغداد ١٩٣٨ .
- ٥٤ - المفصل جواد علي ج (ص ٣١٣ ، ٣١٤ .
- ٥٥ - رك : بمأخذ قبل ج ١ (ص ٤١٣ ، ٤١٠ .
- ٥٦ - علم التاريخ عند المسلمين روزنتال ص ٣٥ ، ٣٤ ، ٣٣ .
- ٥٧ - المفصل جواد علي ج ١ ص ٣٩٥ ، الفهرست ابن النديم ص ٨٩ ، اروپا .
- ٥٨ - ظهر الاسلام احمد امين ج ٢ ص ٢٠١ وضحي الاسلام احمد امين ج ٣ ص ٣٤٦ .
- ٥٩ - الفائق في غريب الحديث جاراته زمخشري ج ٢ ص ٣٨ ذيل ماده (ص م د) وعلم التاريخ عند المسلمين روزنتال ص ٣٤ .
- ٦٠ - فتوح البلدان ص ٤٥٣ ، مصر ١٩٠١ ، الاحكام السلطانية ماوردي (٤٥٠ هـ) ص ١٩٩ ، چاپ اول قاهره ١٩٦٠ ، الاموال ابي عبيد القاسم ص ٢٢٣ ، الفهرست ابن النديم ص ٨٩ ، تاريخ ادبيات بلاشر ج ١ ص ٩٤ ، تاريخ عرب و اسلام تأليف سيد مير علي (ترجمه فخر داعي) ص ٦٦ و المفصل جواد علي ج ١ ص ٤٧١ .
- ٦١ - فتوح البلدان ص ٤٥٤ .
- ٦٢ - رك : بمأخذ قبل ص ٤٥٨ .
- ٦٣ - Nicholson : Literary History of the Arabs. P xx. 18.2
- ٦٤ - رك : بمأخذ قبل

۶۵ - دائرة المعارف اسلامی ذیل ماده امیه بن عبد شمس ؛

Muh. Stud Bd. I. 2. 92 Journal Asiatique به
1982

(بنقل از المفصل جواد علی)

۶۶ - المفصل جواد علی ج ۱ ص ۴۸۱ و تاریخ العرب جواد

علی ج ۱ ص ۲۲۵ بنقل از: Muh. stud. 1, 292

۶۷ - تاریخ العرب جواد علی ج ۱ ص ۲۲۵ مجمع علمی

عراق ، بغداد .

۶۸ - تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان ج ۳ ص ۲۴۰

دارالهیلال ، بیروت .

۶۹ - رك : به مأخذ قبل ج ۳ ص ۲۵۵ بنقل از Zeitsch

Morg Cesl. Bd XVII, 707 والامومة عند العرب تألیف ویلکن ترجمه

بندلی صلیبیا الجوزی قازان ۱۹۰۲ .

۷۰ - کتاب الاکلیل ج ۱ ص ۱۸۲ ، اشتقاق ابن درید (۲۲۳

۳۲۱ هـ) ص ۳ بیعد . قاهره ، ۱۹۵۸ خانجی تحقیق عبدالاسلام هارون .

و نهاية الارب فلقشندی ص ۲۲ .

۷۱ - تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۳ ص ۲۵۷ .

۷۲ - رك بماخذ قبل ج ۳ ص ۲۵۹ .

۷۴ - تاج العروس زیندی و جرجی زیدان ج ۳ ص ۲۵۹ .

۷۵ - تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۳ ص ۲۵۹ .

۷۶ - رك : به مأخذ قبل ج ۳ ص ۲۶۰ .

۷۷ - رك به مأخذ قبل ج ۳ ص ۲۶۱ .

۷۸ - تاریخ عربستان و قوم عرب مرحوم تقی زاده ، انتشارات

دانشکده معقول و منقول ۱۳۲۹ و تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان
ج ۳ ص ۲۵۲.

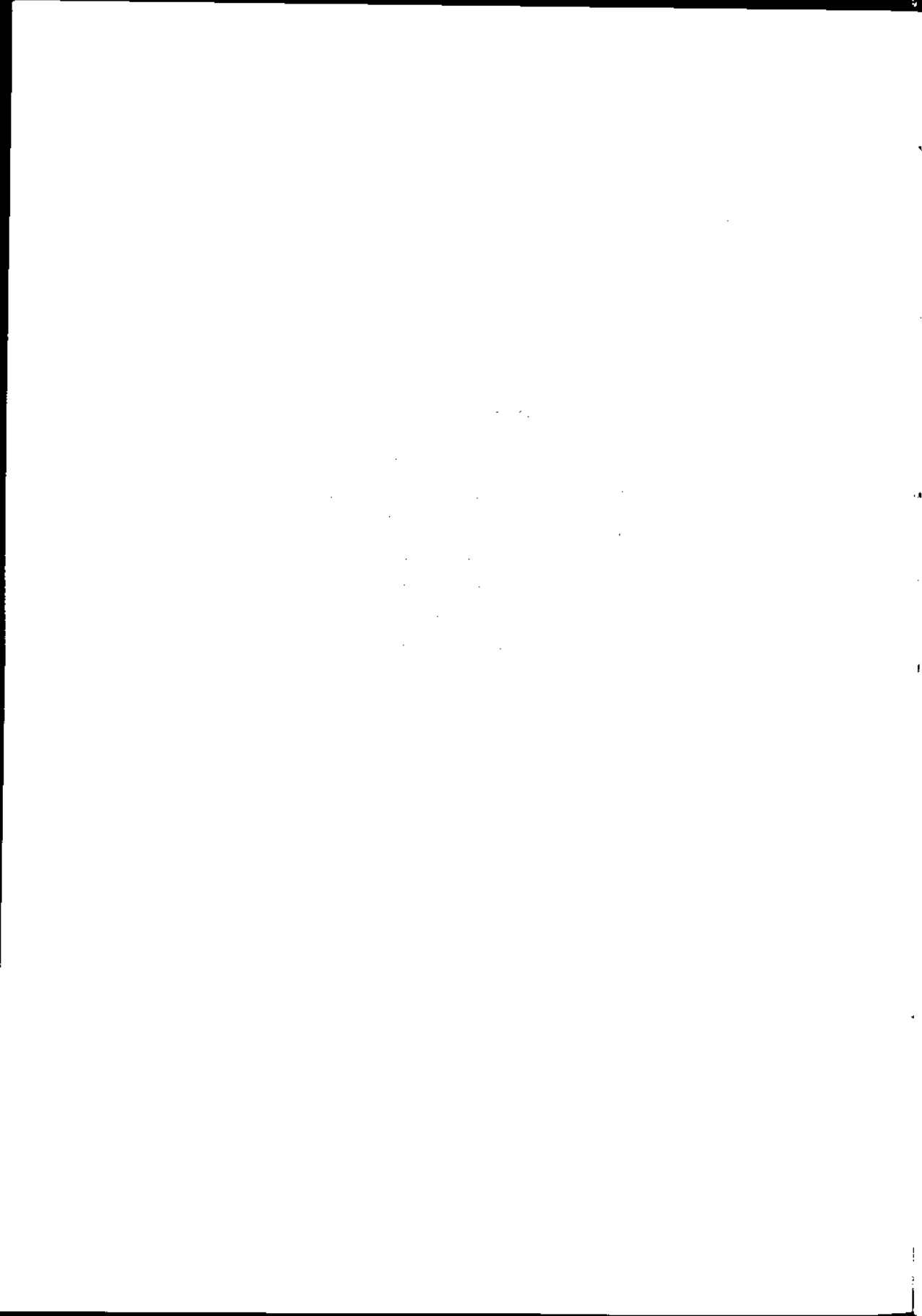
۷۹ - تاریخ تمدن جرجی زیدان ج ۳ ص ۲۵۲ ، الفضل
جواد علی ج (ص ۵۲۸ .

۸۰ - رك : به مأخذ قبل ص ۲۶۶ .

۸۱ - منتهی الارب ، قاموس فیروزآبادی - تاج العروس .

۸۲ - نهاية الارب قلقشندی ص ۲۲ ، کتاب الاشتقاق ابن درید

ص ۲ بعد و حیات الحيوان دسیری؛ کمال الدین محمد بن موسی شافعی
مصری (۷۴۲ هـ ق ۱۳۴۱ م) (۸۰۸ هـ ق ۱۴۰۵ م) ج ۲ ص ۲۴۲
چاپ اول، قاهره ۱۳۰۶ هـ .



ابوالمعالی جوینی یکی از بزرگترین دانشمندان ایرانی شافعی مذهب بود که در قرن پنجم هجری می زیست. این دانشمند در علم کلام و فقه تجرّی فراوان داشت، آن چنانکه در بسیاری از موارد، عقاید گذشتگان را رها کرده خود نظریه های تازه ای پیشنهاد کرد.

دکتر اسعد شیخ الاسلامی، دانشیار جوان و فعال گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی که اینک برای مطالعه در حقوق تطبیقی در آمریکا به سر می برد، کوشیده است در این مقاله تمام آراء و عقایدی را که به جوینی اختصاص دارد، از منابع مختلف جمع آوری کرده در دنبال شرح حال مختصری که درباره او نوشته است ارائه دهد.

(مقالات و بررسیها)